

شهید سید اسماعیل موسوی



ازتبار علی
سازمان جامع سرواران و دختران شهید استان بوشهر

نام پدر	سیدطالب
تاریخ تولد	۱۳۳۶/۱۲/۰۶
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۰۲/۱۰
محل شهادت	خرمشهر
مسئولیت	فرمانده دسته
نوع عضویت	پاسدار
شغل	پاسدار
تحصیلات	پنجم ابتدایی
مدفن	مزارعی

زندگینامه

زندگینامه شهید

شش روز از آخرین ماه فصل زمستان سال سی و شش هجری خورشیدی گذشته بود که پنجمین فرزند خانواده ای از خاندان پاک و جلیله سادات ، در نقطه ای دور، از کشور پهناور ایران در وحدتیه « مزارعی » متولد شد . پدرش سیدطالب، نام وی را « اسماعیل » گذاشت و در دامن مادری پاک و عفیف پرورش یافت . حاکمیت مذهب و دینداری در خانواده ، موجب پرورش روحیه ی مکتبی و اسلامی این کودک شد .

دو سال بیشتر نداشت که پدرش در اثر بیماری شدیدی که دچار شده بود ، دار فانی را وداع گفت و داغ یتیمی و بی پدری بر این کودک دوساله مستولی شد . مادر که مسئولیت سنگین مادری بر دوشش بود ، از آن پس تحمل بار پدر بودن را نیز بر عهده گرفت .

وی در شش سالگی به مکتب خانه رفت و قرآن را با جدیت تمام و علاقه وافر ، فرا گرفت . او مردی صادق و پاک بود . روحیه ای اسلامی داشت و به نماز و روزه اهمیتی خاص می داد و به همسایه داری تأکید زیاد داشت .

تحصیلات ابتدایی خود را در دبستان کاوسی مزارعی (طالقانی) آغاز کرد و از همان سنین کم ، در کنار امر تحصیل برای تأمین معاش خانواده و مخارج تحصیلی خود به کارگری پرداخت . وی توانست با پشتکار و علاقه ای که به درس داشت پایه های تحصیلی این مرحله را به پایان برساند .

با اوج گیری انقلاب ایشان یکی از فعالان برگزاری راهپیمایی ضد رژیم در محل محسوب می شد . در همین سال با خانم « عصمت دشتی » پیوند زناشویی بست . پس از آن جهت تأمین هزینه ی خانواده و کمک به مادر پیر خود راهی خارج شد و در آن جا به کارگری مشغول شد .

با تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ، جهت حفظ دست آوردها بر ارزش های انقلاب به خیل پاسداران نظام پیوست و در خارج به خدمت مشغول شد . پس از آن راهی جبهه ی جنوب گردید تا گم گشته خویش را در آنجا بیابد و در آغاز عملیات پیروزمندانه بیت المقدس در دهم اردیبهشت سال شصت و یک بر اثر اصابت ترکش در جبهه ی خرمشهر به وصل دوست تایل گشت . آقای « حسنعلی سیامنصوری »

وصیت نامه

شهید سید اسماعیل موسوی وصیت نامه خود را اینگونه می نگارد . « بسم الله الرحمن الرحيم . انا لله و انا اليه راجعون . ما ما خدائيم و بازگشتمان به سوی اوست . سلام و درود فراوان بر محمد (ص) و اهل بیتش و سلام و درود فراوان بر امام مهدی موعود (عج) تعالی و نایب بر حقش خمینی کبیر که این انقلاب پر شکوه را برای مسلمانان و مستضعفین جهان شروع کرد و یک امتحانی باشد برای همه مردم جهان ، خصوصا ایران و سلام بی کران به همه برادران و خواهران مسلمان و شهید پرور ایرانی توانستند اهریمنانی را که در ایران سکونت داشت را بیرون برانند .

در اینجا است که یک پیامی دارم برای مردم قهرمان و شهید پرور ایران که گوش به فرمان امام خمینی بت شکن باشند و نگذارید که آینده شما تاریک شود . و دشمنانی زیاد از هر طرف و هر طبق بیایند . این اهریمنان ، نقشه های خطرناکی برای نابودی شما اجرا می کنند . ایادی استعمار ، خوابهای خیلی عمیقی برای شما دیده اند . خوابهای خیلی عمیق برای اسلام و مسلمانان دیده اند . شما فقط در سایه الهی می توانید این مفاسد و مشکلات را از سر راه خود . بردارید و نقشه های استعماری آنان را خنثی کنید .

برادران و خواهران مسلمان ، زندگی روشنی بخش و سازنده ی انسانی جز کوشش و مبارزه برای تکامل و بهتر زیستن معنای دیگری ندارد . خوردن و خوابیدن ، ساختن و ویران کردن شبانه روزی برای شکم دریدن را نمی توان زندگی شرافتمندانه ی انسانی نامید . سومین پیشوای انقلابی شیعیان ، حضرت حسین بن علی (ع) زندگی را جز عقیده و جهاد نمی داند . جهاد در راه یاری رنجبران و ستمدیدگان . جهاد در راه سرکوبی و نابودی ظلم و ستمکاران و بالاخره جهاد با نفسی که در مرتبه ی اول اهمیت بوده و به فرموده ی پیامبر عالیقدر اسلام ، جهاد اکبر است .

پیامی دارم به برادران در سپاه . برادران عزیزم ! همینطور که امام می فرماید : « اگر سپاه نبود ، کشور هم نبود » شما هم کاملاً گوش به فرمان امام باشید . می دانم که یک به یک شماها از مال و جانتان گذشته اید و فی سبیل الله کار می کنید ؛ اما چه بهتر که بیشتر به فکر امام و این هزاران شهیدی که به خون خود درختان اسلام را آبیاری می کنند باشید .

خداوند تبارک و تعالی به بندگانیش عنایت داشته به آنان عقل داده . انبیا و اولیا فرستاده تا هدایت شوند و خود را اصلاح نمایند و دچار عذاب الیم جهنم نگردند . (انشا الله) . توفیق شما را از خدای بزرگ خواهانم . والسلام . برادر کوچکتان سید اسماعیل موسوی . »

مصاحبه

همرزم وی می گوید : « من و غلامرضا پیروز نام و سید اسماعیل موسوی سه یار جدا ناشدنی بودیم و همیشه در کنار یکدیگر بودیم . یک روز شهید پیروز نام پایین خاکریز ایستاده بود و به دنبال من می گشت . او را از بالا دیدم . گفتم چه شده ؟ دنبال چه می گردی ؟ و آمدم کنارش . دیدم چهره اش دگرگون شده و خیلی ناراحت است . گفتم غلام ، چرا ناراحتی ؟ گفت : « می دانی ، امروز اسماعیل شهید شد ، ما را تنها گذاشت . ناراحت شدم . دست بر شانه اش زدم و گفتم ، او به آرزویش رسید و من و تو باید راه او را ادامه دهیم . چند روز بعد ، غلامرضا نیز به دوستش سید اسماعیل پیوست اما من این افتخار را پیدا نکردم . »

خاطرات

پسرش ، « ابوالقاسم » خاطره ای جالب و شنیدنی تعریف می کند : « در مدرسه ی دبستان ، درس می خواندم . یکی از روزها ، آموزگارمان ، برگه های امتحانی را آورد و گفت : « بچه ها ! برگه ها تصحیح شده اند . هر یک از شما ، برگه ی امتحانی خود را باید به رؤیت والدین برساند تا امضا کند . فردا هم آن را تحویل می دهید . » من که پدر نداشتم . هیچی نگفتم . آن را گرفتم و به خانه آمدم .

خیلی ناراحت بودم . همه اش در این فکر بودم که کاش پدر در کنارم بود تا برگه ام را به او بدهم و امضا کند . شب ستاره ها را می شمردم . اشک در چشمانم حلقه زده بود و خدا خدا می کردم . برگه در دستم بود . قبل از این که خواب چشمانم را فرا گیرد آن را لای کتابم گذاشتم .

صبح از خواب بیدار شدم ، وقت گذشته بود . سریع ، کتابهایم را برداشتم و به مدرسه رفتم . نماینده کلاس برگه ها را جمع کرد و آقا معلم نگاهی به آنها انداخت . دو سه نفری را بیرون آورد و از آنان می پرسید که چرا امضا نکرده اند . مرا بیرون نیاورد . تعجب کرده بودم . با خود گفتم شاید ، آقا معلم شنیده که من پدر ندارم !

پس از اتمام کلاس ، گفتم آقا اجازه ، مگر شما می دانید ؟ با تعجب پرسید : « چه چیزی را ؟ » جریان را گفتم . خوب گوش داد و گفت : « ولی برگه ات امضا شده » ورقی زد و برگه ها را نگاه کرد دیدم امضای پدرم پایین برگه است ! »

یکی از همسایگان منزل شهید ، آقای « دامن دریا » می گوید : « پس از این که همسر شهید شوهر کرد و فرزندان شهید منزلشان را فروختند و به برازجان رفتند ، چندین روز کسی در منزل آنها نبود . تمام شبها می دیدم که لامپ جلوی ساختمان روشن می شود و صبح خاموش می شود . تا چند روز این کار انجام می شد و برای من تعجب آور بود . گفتیم شاید کسی می آید و آن را روشن می کند و می رود اما با تحقیق دانستیم که اینطور نیست و تا چندین روز این کار استمرار داشت . »

چهره ی نورانی آل پیمبر « اسمعیل »

« موسوی » رزمنده خوشی عهد و پیمان یاد باد .



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران